

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و شصت و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۳ گنج حضور، بخش چهارم

نقش وفا وی کند، پشت به ما گی کند؟
پشت ندارد چو شمع، او همگی روست روست
-مولوی، دیوان شمس، غزلی شماره ۴۶۶

خداوند نقش وفا را ایجاد می کند یعنی انسان را که با دیدن از طریق همانیدگی ها نسبت به زندگی جفا می کند، به واسطه فضاگشایی به وفا می رساند. او کی و کجا به ما پشت می کند؟ درحالی که مانند شمع است که از همه جهت دارای روشنایی است و پشت ندارد. [در واقع وفا همان پذیرش بدون مقاومت است، نسبت به آن چیزی که ذهن نشان می دهد. به این ترتیب است که انسان به عهد آلت نیز وفا کرده، از جنس زندگی می شود. هر کسی در این لحظه با فضاگشایی از جنس زندگی شود، بدین معناست که به خداوند وفا کرده و زندگی دیگر به او پشت نمی کند.]

نکته: با این بیت می توانیم خودمان را مورد ارزیابی قرار دهیم، آیا با آوردن آنچه ذهن نشان می دهد به مرکز نگاهمان مرتب به جهان است و از طریق اجسام می بینیم و یا برعکس، آنچه ذهن نشان می دهد را هشیارانه بی اعتبار کرده و به مرکز راه نمی دهیم؟

هر که از خورشید باشد پشت گرم
سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

هر کسی که فضا را باز کرده، به خورشید زندگی، خداوند تکیه می‌کند و آنچه ذهن مهم می‌داند را به مرکزش راه نمی‌دهد، بسیار شجاع و سخت‌روست، چرا که قدرت‌ش را از خود زندگی می‌گیرد. اگر این لحظه در عدم کردن مرکزش ناموفق بود، ناامید نمی‌شود، دوباره فضا را باز می‌کند و دست از تلاش برنمی‌دارد. چنین شخصی چون از جنس زندگی‌ست هیچ ترس و شرمی به دل راه نمی‌دهد. [من ذهنی گاهی با کوچک شمردن خود، مسیر زنده شدن به زندگی را ناممکن جلوه می‌دهد. او نمی‌داند که خداوند انسان را گرامی داشته و می‌خواهد در انسان به بی‌نهایت فراوانی خودش زنده شود. بنابراین با توجه به این مطلب، باید آگاه باشیم که ما این من ذهنی نیستیم، بلکه خود زندگی هستیم که دائم فضا را باز کرده و با من ذهنی عمل نمی‌کنیم.]

وقت از آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم، سراسر جاز شوم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

وقت از رسیده که من با راندن همانیدگی‌ها و نقش‌هایی که ذهن به مرکز می‌آورد، لباس من ذهنی را از تن خارج کنم و مرکز را عدم سازم. به این ترتیب با فضاگشایی همه وجودم به جاز یعنی خداوند تبدیل شده و از جنس او گردم.

ای عدو شرم و اندیشه بیا
که دریدم پرده شرم و حیا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۴

ای خدایی که دشمن شرم من ذهنی و اندیشه همانیده هستی، بیا که من دیگر خود را با من ذهنی حقیر نمی‌شمارم و توهم همانیدگی‌ها را از خود دور کردم، بنابراین پرده شرم و حیای مصنوعی من ذهنی را دریدم.

حدیث
- «الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ»
«شرم، بازدارنده ایمان است.»

[شرم و حیای من‌ذهنی که بازدارنده ایمان است، در اصل بی‌حیایی است. زیرا گاهی از حد و حدود می‌گذرد و گاهی نیز خود را به حقارت می‌زند. این شرم و حیا با شرم و حیای زندگی فرق دارد که بسیار کمک کننده است.]

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند
هر کسی رو جانبی آورده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۸

از آنجا که قبله جان یا همان مرکز عدم و فضای گشوده شده، به دلیل عمل کردن از طریق من‌ذهنی و دیدن برحسب اجسام، در زیر همانیدگی‌ها پنهان شده است، بنابراین هرکسی یک قبله اقلِ ذهنی را برای خود انتخاب کرده، از راه مرکزش می‌آورد و به جای خداوند می‌پرستد.

نکته: ما برای اینکه در اثر همانیدگی‌ها اجسام را به مرکز نیاوریم و قبله جان را از دست ندهیم، باید مدام در حال فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان باشیم.

قبله را چون کرد دست حق عیاز
پس تحری بعد از این مردود داد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

-تحری: جستجو

اگر در اثر فضاگشایی دست قدرت خداوند قبله مرکز عدم را آشکار ساخت و به تو نشان داد، پس بعد از آن جستجوی قبله به وسیله من‌ذهنی و از طریق سبب‌سازی ذهن را کاری بی‌هوده بدان

ناز را رویی بیاید همچو ورد
چون نداری، گرد بدخویی مگرد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۹۰۶

-ورد: گل، گل سرخ

کسی می تواند نسبت به عرفا و بزرگان اظهار بی نیازی کند که چهره‌های همچون گل داشته باشد، یعنی مانند مولانا به زندگی وصل شده و گل حضورش شکفته باشد. پس اگر هنوز من ذهنی داری و به این مرحله نرسیده‌ای، به گرد بدخویی من ذهنی نگردد.

نکته ۱: ناز کردن و اظهار بی نیازی، حالتی از من ذهنی ست که ما دچار کبر می شویم. فکر می کنیم به وسیله من ذهنی و سبب سازی از می توانیم زندگی خود را اداره کنیم. بنابراین خود را نسبت به تعالیم مولانا و دیگر عارفان بی نیاز دانسته و توجه کافی را به آنها نداریم.

نکته ۲: وقتی من ذهنی داریم، حتماً به خصوصیت «بدخویی» هم مجهزیم. بدخویی همان بیهوده گویی و ایراد گرفتن با ذهن است. بطوری که فکر می‌کنیم با انتقاد و ایراد گرفتن از دیگران در حال بهتر کردن وضعیت جهان هستیم، اما نمی‌دانیم که با این کار خود را نسبت به هدایت زندگی بی‌نیاز دانسته و با «پندار گمال» و «ناموس» اوضاع را خراب‌تر می‌کنیم.

نکته ۳: یک ابزار تشخیص برای اینکه بدخویی من ذهنی را در خود شناسایی کنیم این است که ببینیم آیا با خواندن این ابیات تغییری در ما حاصل می‌شود؟ آیا دشمن درونی خود را که مدام در حال آسیب رساندن به ماست شناسایی می‌کنیم؟ یا فقط دیگران را مقصر حال خرابمان دانسته و به دنبال یاری جستن از جهانیم؟ مادامی که خود را به صنع خداوند نسپاریم و به شادی بی‌سبب و عشق او دست پیدا نکنیم، نه تنها به خودمان بلکه به دیگران هم کمکی نخواهیم کرد، چرا که به گرد بدخویی و خرابکاری من ذهنی می‌گردیم و خود را نسبت به آموزش‌های بزرگان بی‌نیاز می‌دانیم.

پیش یوسف، نازش و خوبی مکن
جز نیاز و آه یعقوبی مکن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۹۰۸

-نازش: به خود بالیدن

پیش یوسف، خداوند و یا بزرگانی چون مولانا، با من ذهنی حس بی نیازی و زیبایی نکن، زیرا من ذهنی اصلاً زیبا نیست. پس بجز اظهار نیاز به فضاگشایی، کار کردن روی خود و آه کشیدن مانند حضرت یعقوب کار دیگری انجام نده. [حضرت یعقوب در فراق یوسف مدام در حال آه و ناله بود. ما نیز که دیگر عقل من ذهنی را معتبر نمی دانیم، سودای این را داریم کی به خداوند زنده می شویم؟ کی فضای درونمان باز می شود و از خرد کل بهره مند می شویم؟]

گر زنی بر نازنین تر از خودت
در تگ هفتم زمین، زیر آردت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۰۶

اگر با خداوند و یا عرفا و بزرگان که نازنین تر از تو هستند مقابله کنی، یعنی با بی ادبی من ذهنی پیش بروی و با سبب سازی ذهن خود را برتر از آنها بدانی، در اینصورت زیر زمین هفتم که نماد انبوهی از همانیدگی‌هاست، مدفون خواهی شد.

نکته ۱: برای اینکه در زیر آوار همانیدگی‌ها مدفون نشده و به فراق از زندگی دچار نشویم، باید همیشه مواظب پندار کمال درد، ناموس و افسانه من ذهنی باشیم و از وجود موش من ذهنی غافل نشویم که مانع دسترسی ما به خرد و هوش زندگی می‌شود.

نکته ۲: مواردی که نشان می‌دهد ما با من ذهنی دچار «نازینی» هستیم این است که از عامل خرابی زندگی ما که خودمان هستیم، غافلیم و فقط دیگران را مقصر دانسته و توقع داریم آنها زندگی ما را سامان ببخشند. با عدم رعایت قانون جبران و کار نکردن روی خود به ناز کردن ادامه می‌دهیم، اما سرانجام زمین خورده و سرنگون می‌شویم.

چون به حق بیدار نبود جان ما
هست بیداری، چو دربندان ما

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۴۱۰

-دربندان در محاصره ماندن بسته شدن راه وصول به حق، زندان

اگر جان ما به واسطه مرکز عدم و فضای گشوده شده به زندگی زنده نباشد، در اینصورت بیداری ذهنی برای ما همچون زندان است. [زیرا در زندان ذهن مدام از وضعیتی به وضعیت دیگر می‌رویم، فکرها ما را به هر طرف می‌کشانند و در تلاشییم تا تند تند حرف بزنیم، به این ترتیب با تمام انرژی که مصرف می‌کنیم، اما خود را در ابتدای مسیر می‌بینیم که هیچ پیشرفتی نکرده‌ایم.]

دیده ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دید خود در دید دوست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۹۲۱

-علت: بیماری

این شیوه بینش به وسیله همانیدگی‌ها و دیدن بر حسب جسم دارای اشکال و مرض است. بنابراین دیدن بر حسب من‌ذهنی را فنا کن و دید خداوند را که با مرکز عدم میسر می‌شود، انتخاب کن.

گر به جهل آییم، آن زندان اوست
ور به علم آییم، آن ایوان اوست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۵۱۰

اگر با رفتن به ذهن و دیدن از طریق همانیدگی‌ها به جهل دچار شویم، پس در همان ذهن که زندان خداوند است گرفتار می‌شویم. اما اگر فضا را باز کرده و با مرکز عدم از خداوند طلب دانش کرده و عقل من‌ذهنی را بیکار کنیم، در ایوان خداوند قرار می‌گیریم. [ایوان جای بلندی است که منظره باغ را در مقابل دارد و در اینجا تمثیل بهره‌مندی از فضای یکتایی است.]

نکته: پس بهتر است از خود بپرسیم آیا می‌خواهیم در ایوان خداوند باشیم و از خرد گل بهره‌مند شویم و یا می‌خواهیم در زندان ذهن به دیوار من‌ذهنی خیره بمانیم؟ هر دوی اینها متعلق به خداوند است، اما این ما هستیم که در این لحظه اختیار انتخاب داریم، یا فضا را باز کرده و به ایوان خداوند می‌رویم و یا فضا را بسته، با خشم و انقباض به زندان ذهن می‌افتیم.

خویشتن مشغول می سازند و غرق
چشم می دزدند از این لمعان و برق

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۲۰۲۵

-لمعان مخفف لمعان به معنی درخشیدن درخشندگی

مردم هر لحظه با آوردن چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزشان و دیدن از طریق آنها، مدام خود را به فکرهای همانیده مشغول می سازند و غرق افکار این دنیا می شوند. بنابراین چشم عدم بین خود را از درخشش و برقی که از طرف زندگی می آید، می دزدند و به آن توجهی نمی کنند.

مرد سُفلی، دشمنِ بالا بُود
مشتريِ هر مکانِ پیدا بُود

—مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۲۳۸۸

انسان دارای من ذهنی که چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد، شخصی پست و سطح پایین است. چنین شخصی دشمن فضاگشایی و انسانهایی است که می‌خواهند به زندگی زنده شوند. پس هر مکانی مشتری و خواهانِ مخصوص به خود را دارد.

نکته ۱: کسی که مشتری بالاست، با هر لحظه فضاگشایی و کوچک کردن من ذهنی در پی باز کردن آسمان درون و زنده شدن به زندگی است. اما مرد سفلی که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند، با ایجاد درد و انقباض هر لحظه من ذهنی را بزرگ‌تر می‌سازد و مشتری ذهن است.

نکته ۲: با توجه به این بیت باید ابتدا در خود بررسی کنیم که مشتری کدام مکان هستیم و بعد بینیم قرین‌های ما مشتری کدام مکان هستند؟

پَر فِکْرَتِ شَدِ گَلِ اَلُودِ وِ گِرَاذِ
زَاذْکَهٗ گِلِ خَوَارِی، تُو رَا گِلِ شَدِ چُو نَاذِ

—مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۲۸۷۱

پر و بال زندگی و فکر خلاق تو به گل همانیدگی و درد آلوده شد و سنگین گردید، بنابراین قدرت پرواز را از تو گرفته است. از آنجا که تو به خوردن گل همانیدگی عادت داری، پس آنچه ذهن مهم نشان می‌دهد برایت مانند ناز است.

نکته: ما نیز مانند پرنده هستیم، در ابتدا به گل خواری و همانیده شدن تمایلی نداشتیم، اما وقتی آنچه ذهن نشان می‌دهد را به مرکزمان آوردیم به مرور به گل همانیدگی عادت کردیم و برایمان مانند ناز شد. هر چقدر بیشتر از گل همانیدگی می‌خوریم، زندگی کمتری دریافت می‌کنیم.

ور تو ریو خویشتن را منگری
از ترازو و آینه، کی جاذبری

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۵۸۳

-ریو: حيله، حقه بازی، ریا

اگر تو مکر و حيله دیو من ذهنی خود را که با سبب‌سازی و برحسب همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کند، انکار کنی،
کجا می‌توانی از ترازو که هر لحظه میزان من‌ذهنی را در تو می‌سنجد و از آینه که همان‌هشیاری ناظر بر ذهنت
است، جاذ سالم به در ببری؟

نکته ۱: ما درحالیکه من ذهنی داریم و برحسب آن عمل می‌کنیم، آن را انکار کرده و می‌گوییم مرکز م عدم است. بنابراین ادعای ما با «ترازو و آینه» مورد سنجش قرار می‌گیرد. عملکرد ترازو به این ترتیب است که اگر ما من ذهنی را کوچکتر کنیم، بهره بیشتری از زندگی خواهیم داشت، در مقابل اگر مرکز را عدم نکنیم و من ذهنی را حفظ کنیم، نصیبمان از زندگی کمتر خواهد شد. ما وقتی با ذهن بدون ناظر و با همانیده شدن ایجاد درد می‌کنیم و حس بی‌نیازی از بزرگان داریم، بدین معناست که آینه نداریم.

نکته ۲: برای اینکه از ترازو و آینه در امان باشیم باید به صورت آینه یا حضور ناظر، ذهن را مشاهده کرده و هنگام بروز خطا زیر بار مسئولیت برویم، در اینصورت می‌توانیم ترازو را به نفع زندگی سنگین‌تر کنیم.

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

انسان به این دلیل در کارهایش شکست خورد و سرنگون شد که از سر اصلی که سر و خرد زندگی است دور ماند. به عبارتی فضاگشایی نکرد تا مرکزش از جنس عدم شود و سر من ذهنی را عقل خود کرد. او با پندار کمال و بدون کمک خداوند و بزرگان پیش رفت و زندگی اش را اداره کرد، در نتیجه سرنگون شد.

بشکن آن شیشه کبود و زرد را
تا شناسی گرد را و مرد را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۹۵۹

اینک شیشه زرد و کبود عینک همانیدگی‌ها را بشکن تا بتوانی بین گرد و غبار حاصل از فکر و درد که با من ذهنی ایجاد کرده‌ای و مرد یا همان انسانیت خود که از جنس آلت و خداوند است، تفاوت قائل شده و جنس خدایی خود را که فارغ از من ذهنی ست تشخیص دهی.

نکته: حالا ما باید توجه کنیم که چقدر با حرف زدن برای خود و دیگران درد ایجاد کرده و باعث بلند شدن گرد و غبار شدیم. به این ترتیب تشخیص خدایت خودمان از من ذهنی درد ساز را سخت و دشوار کرده‌ایم.

خوی گُن بی شیشه دیدن نور را
تا که شیشه بشکند، نبود عمی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۹۱

-عمی: کوری

مرکزت را عدم کن و به دیدن از شیشه بی رنگ عدم به نور زندگی، عادت کن تا اگر زندگی شیشه‌های رنگی
همانیدگی را شکست، دچار مشکل بینایی نشوی.

تلخ با تلخاذا یقین ملحق شود
کی دم باطل قرین حق شود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۶

کسی که از جنس من ذهنی پر درد بوده و به این واسطه تلخ است، قطعاً به جمع کسانی که از جنس درد هستند ملحق می‌شود. چنین شخصی که دائماً از طریق من ذهنی حرف زده و فکر و عمل می‌کند، کی می‌تواند قرین خداوند شود؟

نکته: اکنون باید از خود پرسیم آیا مانند من ذهنی تلخ هستیم و دم باطل داریم و یا با فضاگشایی و مرکز عدم قرین خداوند هستیم؟

باطلان را چه رُباید؟ باطلی
عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۵

-عاطل: بیکار

باطلان همان من‌های ذهنی که از جنس مرکز عدم نیستند را چه چیزی به غیر از همان من‌های ذهنی باطل می‌تواند جذب کند؟ عاطلان کسانی که بر حسب من‌ذهنی کار کرده و گویی بادام پوک می‌کارند را چه چیزی بجز همان بیکاری و بی‌حاصلی خوش آیند است؟

نکته: در واقع مولانا به این مطلب اشاره دارد که من‌ذهنی عاطل و باطل به هم جنس خودش جذب می‌شود. این ابزار شناسایی مهمی است که اگر ما نیز جذب من‌های ذهنی عاطل می‌شویم، پس مرکزمان عدم نیست، ترازو و آینه نداریم و حتماً درد ایجاد می‌کنیم.

گام زان ساز نه که نابینا نهد
تا که پا از چاه و از سگ، وارهد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۹

همواره مواظب باش و مانند انسان نابینا قدم بردار، تا از گزند چاه و سگ در امان باشی. [به بیان دیگر فضا را باز کن و در برخورد با دیگران هشیار باش. بین آیا کسی یا چیزی را به مرکزت می‌آوری؟ آیا با چیزی همانیده شده و در چاه همانیدگی می‌افتی؟ و یا این خطر وجود دارد که یک من‌ذهنی مثل سگ تو را گاز بگیرد؟ با این مراقبت و هشیاری درواقع «حزم» را رعایت می‌کنی.]

گام در صحرای دا باید نهاد
زانکه در صحرای گل نبود گشاد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۱۴

باید فضا را باز کنی و در صحرای دا گشوده شده و فضای یکتایی قدم بگذاری، چرا که در صحرای گل آلود
همانیدگی هیچ راه نجاتی وجود ندارد.

پا برهنه چون رُود در خارزار؟
جز به وقفه و فکرت و پرهیزگار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

برای مثال انسانی که پا برهنه است چگونه در زمینِ پر از تیغ و خار قدم می‌گذارد؟ قطعاً با تأمل و فکر حرکت کرده و از قدم گذاشتن در هر جایی پرهیز می‌کند.

نکته: این بیت به ما کمک می‌کند تا مانند انسان پا برهنه در خارزار عمل کنیم، یعنی مرکز را عدم نگه داشته، هشیارانه به فکر و عمل خود نگاه کنیم و مراقب چیزی که به مرکزمان راه می‌یابد باشیم که از طرف من‌ذهنی است یا از طرف زندگی.

تو به هر حالی که باشی می طلب
آب می جو دایماً ای خشک لب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۹

در هر وضعیتی که هستی، چه در حالت انقباض و چه در حالت انبساط فضا را باز کن و طالب خداوند باش. ای کسی که در من ذهنی گرفتار شده، از آب حیات محروم مانده‌ای و لبانت خشک است، دائماً با فضاگشایی در طلب آب زندگی باش.

هین طلب کن خوش دمی عقدہ گشا
رازداز یفعل اللہ ما یشا

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۸

بهوش باش و کسی را طلب کن که خوش نفس و گره گشا باشد، یعنی با صحبت کردن از طریق فضای حضور باعث بیداری شده و عقده‌های همانیدگی را می گشاید. چنین شخصی راز آیه «یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ»، «خدا هر چه بخواهد می کند» را می داند. او آگاه است که هر لحظه اتفاقات براساس قانون «قضا و کن فکان» پیش می آیند و عقل من ذهنی تصرفی در اتفاقات ندارد.

نکته: اشکال ما این است که توقع داریم خداوند مطابق خواسته‌های من ذهنی و سبب‌سازی ذهن ما فکر و عمل کند. اما باید بدانیم که خداوند هر لحظه در حال امتحان ماست. پس اگر اشتباه کرده و طبق من ذهنی و خواسته‌هایش عمل می کنیم با تکرار این ابیات طرز فکر و عملکرد خود را اصلاح کنیم.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰)

—«... کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ.» «... بدانسان که خدا هر چه بخواهد می کند.»

تو خورشید جهان باشی، ز چشم ما نهان باشی
تو خود این را روا داری؟ و آنکه این روا باشد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزلی شماره ۵۶۷

خداوندا، تو مانند خورشید جهان هستی که تمام باشندگان این جهان از جمله جمادات، نباتات و حیوانات به وسیله نور تو می بینند. به غیر از ما انسانها که با هشیاری جسمی من ذهنی ساخته و باعث شدیم از چشمانمان نهان شوی. آیا تو این را روا می داری درحالیکه نور دیده عالمیان هستی، ما از طریق تو نبینیم؟ آیا سزاوار است که با من ذهنی و عقل محدود آن عمل کنیم؟ [مولانا با مطرح کردن این پرسش درواقع ما را به فکر وامی دارد که اگر در زندگی درد داریم، مشغول سبب سازی در ذهن هستیم و از وضعیت ها زندگی می خواهیم، پس قطعاً من ذهنی ساخته و از نور خداوند بی نصیب مانده ایم. بنابراین اشکالی در ما وجود دارد. با درک این موضوع باید قبل از عاجز شدن به فکر راه چاره باشیم.]

قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل
قسمت خود را فزاید مردِ اهل

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

-مردِ اهل: انسانِ لایق، شایسته و سزاوار

تو از روی جهل من ذهنی و با همانیده شدن سهم خود را از خرد زندگی و عنایات خداوند بریدی. در حالیکه انسان خردمند، کسی که مطابق خرد زندگی عمل می کند با فضاگشایی هر لحظه در حال افزایش سهم خود از زندگی ست.

هر که را مُشک نصیحت سود نیست
لاجرم با بوی بد خو کردنی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵

هر کس که از بوی خوش نصیحت‌های بزرگانی چون مولانا تأثیر نپذیرد و دوباره با عقل من ذهنی‌اش فکر و عمل کند، به ناچار باید با بوی بد دردهای من ذهنی از جمله کبر و آز، نگرانی، استرس، اضطراب، حسادت، ترس، خشم، رنجش، انتقام‌جویی، خبط و گناه، خو بگیرد.

نکته: اگر به ابیات و نصایح مولانا که همگی بوی خوش می‌دهند بدرستی گوش بسپاریم ما را بسوی زندگی، زیبایی، شادی بی‌سبب، امنیت زندگی، خردورزی و خردمندی می‌برند. بنابراین باید هر لحظه از خودمان سؤال کنیم که آیا این نصیحت‌ها روی من اثر دارد یا نه؟

آنکه در تونزاد و پاکی را ندید
بوی مشک آرد بر او رنجی پدید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۶

آنکس که در گولخن چرکین حمام یعنی در ذهن همانیده و افسانه من‌ذهنی زاده شده و هرگز پاکی زندگی و
هشیاری حضور را تجربه نکرده باشد، در اینصورت بوی خوشِ عشق، شادی بی‌سبب و خرد به او درد می‌دهد و
ناراحتش می‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

